

بررسی مضامین معمارانه در رساله عرفانی مرصاد العباد

زهرا مقدادی / دانش آموخته سطح دو حوزه و دانشجوی دکترای حکمت هنرهای دینی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم (نویسنده مسئول).
z.meqdadi@yahoo.com

سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا) / استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب، قم.

دریافت: ۱۳۹۷/۶/۱۸ - پذیرش: ۱۳۹۷/۹/۱۰

چکیده

این پژوهش، خوانشی است از مضامین معمارانه در فصل آفرینش انسان از رساله مرصادالعباد من المبدأ و المعاد اثر نجم الدین رازی عارف قرن هفتم هجری، به تعبیر دیگر؛ این رساله جریان گذر آدمی است در سفر از مبدأ و آفرینش گاه بهشت و سپس هبوط و حضور در عالم ناسوت و باز در ادامه؛ سیر و رسیدن به مقصد اعلی و زندگانی باقی. خلقت آدمی و سلوک روح او و مسکون شدنش در منزلگاه جسم و تن و... جای پای انواع تشبیهات و تمثیلات در حوزه سکنی گزیدن و منزل و مأوی گرفتن را در این نوشتار عرفانی باز کرده است. بدین ترتیب این تمثیلات و استعارات و ایماژهایی زیبا و منحصر بفرد که با استفاده از عناصر و سازه‌های معماری (خانه، عمارت، کوشک و...) ساخته و پرداخته شده‌اند، توانسته علاوه بر بیان زیباترین مفاهیم عارفانه پیوندی دلنشین از ادبیات و معماری را نیز به تصویر بکشد.

کلید واژه‌ها: مرصادالعباد، ادبیات عرفانی، معماری، نجم الدین رازی، مضامین معمارانه، کعبه، خانه، دل.

مقدمه

«معماری» نه تنها، فن و هنر که برآیند حضور انسان و مجموعه‌ای برخاسته از فرهنگ (عقاید، سلاقی، آداب و سنن) آن جامعه در مختصات مشخص تاریخی و جغرافیایی است. مکان‌هایی دست ساز که آدمی با تصرف در محیط و طبیعت پیرامونش و براساس عقیده و فرهنگش زندگی را در آن متجلی می‌سازد. بررسی پیوند معماری و متون کهن تاریخی، ادبی، عرفانی و اسناد مکتوب به جامانده از منش زندگی ایرانیان، از بهترین راه‌های مطالعه تاریخ و فرهنگ معماری است.

به‌واقع سرشاری نثر و نظم فارسی از مفاهیم، اصطلاحات و مضامین مختلف معمارانه، دستمایه‌ای است که علاقمندان هر دو حوزه (ادبیات و معماری) را به مطالعه و پژوهش در این زمینه فرا می‌خواند. همنشینی معانی گوناگون در کنار معماری و وجود خصوصیتی منحصر بفرد چون: آمیختگی و تعامل فضاهای معماری با حضور انسان از سویی و همین تعامل با سایر هنرها از سوی دیگر، معماری را در مقام هنری بی‌بدیل معرفی می‌کند. به‌راستی، بسیاری از هنرها بدون حضور عمارت، ساختمانی بنایافته و حداقل دیواری که هنر بر آن نمود پیدا کند، اصلاً وجود و بروزی نخواهند داشت. از آن جمله: مرقعات، نقاشی‌ها و نگاره‌ها، طرح‌های زینتی اسلیمی و ختایی منقوش روی گچ و چوب، تزئینات چوبی درها و پنجره‌ها - اُرسی‌سازی با تلفیق شیشه‌های رنگی، کتیبه‌ها و آجرهای معقلی و... .

از دیگر خصوصیات ارتباط دهنده که میان انسان و بنا قابل اشاره است: کاربرد عمومی معماری به صورت سکونت‌گاه و محلی برای بودن و حضور انسان‌ها، تلفیق دو عنصر آب و خاک در مقام دو عنصر وجودی که هم آدمی و هم سازه‌های معماری سنتی با این دو تعین می‌یابند و همچنین محیط بودن معماری بر وجود انسان. به دیگر معنا آدمی در خانه یا هر بنای ساخته‌شده‌ای از مسجد و مدرسه تا بازار و... همواره محاط در میان معماری و برگرفته در میان بام و دیوارها و در آغوش فضاهای معمارانه است؛ حال آنکه در دیگر هنرها این آدمی است که بر آنها احاطه دارد.

معماری از جمله هنرهایی است که به‌زعم بسیاری از فیلسوفان، معماران و اندیش‌ورزان از

ماهیتی «آئینی و معنوی» برخوردار است و کارکردی ورای داشتن یک سرپناه صرف دارد! از گذشته‌های بسیار دور، خانه برای انسان بیش از سرپناه بوده است. خانه امری فرهنگی است و جنبه‌های معنوی و مذهبی در همه مراحل ساخت، استقرار و استفاده از آن کاملاً مشهود است. خانه پیش از آنکه ساختاری کالبدی باشد، نهادی است با عملکردی چند بعدی متأثر از اجتماع، فرهنگ، آئین مذهبی، اقتصاد و شرایط محیطی (راپاپورت، ۱۳۸۲: ۶۴ و ۶۸).

تعبیر حس مکان (Sense of Place) که از مفاهیم کلیدی بسیاری از فیلسوف معماران است، از همین خاستگاه فکری برمی‌خیزد. حس مکان بر جنبه‌های کیفی و کالبدی سازه‌های معماری و تناسب آنها با مؤلفه‌های هویتی و ذهنیتی مخاطبان یا همان حاضران در فضای معماری دلالت دارد؛ کیفیتی که فضای ساخته شده را برای مخاطب ارتقا می‌دهد (ر.ک: فلاح و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۲۰). در فرهنگ اسلامی - ایرانی معماری سنتی با همه خشت و گل و آجرش دقیقاً چنین معنایی را بسط می‌دهد.

هویت ایرانی مسلمان در طول قرن‌ها در عمارت‌ها و فضاهایی با معماری سنتی، شکل و شمایل گرفته است؛ به جهت هویت اجتماعی و داشتن حرفه و صنعت در حجره‌ها، بازارها و راسته‌ها، به جهت کسب معرفت و دینداری در جماعات مسجد و مدرسه و به جهت ارتباط با خانواده و فامیل، برقرای مهر و محبت و برگزاری میهمانی در خانه‌های سنتی.

این تعامل و ارتباط همه‌جانبه میان انسان و معماری چنان مستحکم و پرمعناست که به ساحت زبان و اندیشه نیز راه یافته، حضور مضامین معمارانه را در زبان، فرهنگ و ادب ایران زمین برجسته می‌سازد. به این ترتیب با پژوهش در منابع و مآثر ادبی، دینی، معرفتی و حکمی علاوه بر روشنا بخشیدن به وجوه وجودشناسانه هویت ایرانی مسلمان در آیین فرهنگ و هنر و تمدن اسلامی، می‌توان به بنیان‌های نظری فراتاریخی هنر و معماری اسلامی نیز دست یافت.

به زعم جستجوی بسیاری از پژوهشگران در آداب و سنت‌های جوانمردانه ایرانی - اسلامی، تا به حال، تنها چند برگه بدون مقدمه و مؤخره از فتوت‌نامه‌ی درباره‌ی معماری - احتمالاً مربوط به قرن دهم هجری - یافت شده، در گزارشی کوتاه با عنوان «فتوت‌نامه بنایان» به چاپ رسیده است (ر.ک: خان‌محمدی، ۱۳۷۱: ۱۵-۱۰). این نوشتار سعی دارد، با بازخوانش مضامین معمارانه

متنی کلاسیک در ادبیات، و رای منظر معمول در فتوت‌نامه‌ها و تعبیرگاه شاعرانه سنت‌گرایان (پیروان حکمت خالده) به صورت مستقیم پیوند معرفت‌شناسانه و آئینی-دینی معماری و ادبیات عرفانی را بررسی کند.

در ارتباط با پیوند معماری و ادبیات عرفانی، به ویژه مرصادالعباد تاکنون پژوهشی به انجام نرسیده، اما در ارتباط دو مقوله ادبیات عرفانی و معماری می‌توان به مقاله‌هایی چون: «بازنگری در رابطه میان هنر و عرفان اسلامی بر مبنای شواهد تاریخی» به قلم استاد قیومی بیدهندی (۱۳۸۹)، «بررسی چگونگی تأثیرگذاری عرفان اسلامی در شکل‌گیری هنر نگارگری مکتب هرات تیموری و تبریز صفوی» اثر ساداتی زرینی (۱۳۸۷)، «بازشناسی تأثیر اندیشه عرفانی در پدیداری رنگ آبی در کاشی‌کاری مساجد ایران» نوشته مرادی نسب، بمانیان و اعتصام (۱۳۹۶) و بررسی جامعه شناختی پیوند عرفان اسلامی و هنرهای تزئینی معماری ایران در دوره تیموری در مقاله «عرفان اسلامی و آرایه‌های معماری» نوشته حامد زهره‌وند و منوچهر فروتن (۱۳۹۴) اشاره کرد. البته ازدیدگاه حکمی_عرفانی و با مشربۀ جریان سنت‌گرایان (حکمت خالده) پژوهش‌هایی در ارتباط با معماری شکل گرفته که - به دلیل منظر متفاوت - از بررسی‌های این مقال بیرون است. نکته مهم آنکه در نقل شواهد مرصادالعباد از رسم‌الخط نزدیک به شیوه متداول کتابت در روزگار مؤلف استفاده شده است، از آن جمله؛ (میسازم، میافرید، مینشانند، آنچ و...).

رسالة مرصادالعباد

بیشتر متون عرفانی، بر مدار چیهستی «راه رستگاری آدمی» و برگزیده شدن او به مقام خلافت الهی قرار دارند و قهرمان این راه سلوک و مقصد معرفت نیز آدمی است. جریان آفرینش انسان و کائنات عتیق‌ترین و به یادماندنی‌ترین کهن‌الگوی دینی، اسطوره‌ای و تاریخی است. جریان خلقت موجودی که حتی فرشتگان الهی در مقام خلیفه الهی‌اش واماندند و خداوند را در این آفرینش او مورد سؤال قرار دادند: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَقَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰)؛ وهنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بر آنم که در زمین جانشینی

قرار دهم. فرشتگان گفتند: آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟ در حالی که ما تو را با حمد و ستایش، تنزیه و تقدیس می‌کنیم. خداوند فرمود: همانا من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (قرائتی، ۱۳۸۳: ۸۹/۱). به این ترتیب، داستان آفرینش فراروایتی عظیم و قدسی است که با معرفت الی الله و رستگاری، پیوندی بس عمیق دارد.

از نفیس‌ترین متون منشور در عرفان پارسی که مبنای کتاب را بر تمرکز بر روایت طریق رستگاری نهاده، مرصادالعباد من المبدأ و المعاد به قلم نجم‌الدین محمد رازی (ملقب به نجم‌الدین دایه) است. این رساله عرفانی مقارن با حمله مغول در ربع اول قرن هفتم هجری (۶۱۸-۶۲۰) تألیف شده است و از آن زمان تاکنون از رایج‌ترین متون عرفانی و مرجع استفاده عرفا و ادبا بوده است. این کتاب از جهت اشتغال بر یک دوره تعلیمات عرفانی و همچنین شیوایی، فصاحت، در برداشتن دقایق زبانی نغز و معرفت‌شناسانه از نمونه‌های گران‌مایه زبان فارسی شمرده می‌شود.

محققین همواره منش، مکتوبات و عقاید نجم‌الدین رازی را تحت تأثیر زندگی در شهرهایی چون: ری و خوارزم می‌دانند که روزگار پرفتنه و آشوبی را سپری می‌کردند؛ ری پهنه زورآزمایی مذاهب مختلف از شیعه و سنی بود و خوارزم به علت ارادت محمد خوارزمشاه به حکیم بزرگ آن عصر امام فخر رازی، موجب اختلاف میان اهل حکمت و صوفیان بود. در این میان این تأثیرها از فاجعه بزرگ حمله مغولان نیز نباید غافل بود که در احوال روحی شیخ تأثیر زیادی داشت (ر.ک: ریاحی، ۱۳۸۳: ۱۴). از آنجا که در قرن هفتم، تصوف به دو شیوه عاشقانه و عابدانه رواج داشت. رهروان طریقت عاشقانه حلاج، بایزید و ابوسعید ابوالخیر و از میان معاصران نجم‌الدین، عطار و مولوی از این طریق پیروی می‌کردند. تصوف عابدانه در واقع مکتب علمی تصوف بود و پیروان آن بزرگانی چون محی‌الدین عربی و ابن فارض، اهل آداب و سنن و اذکار بودند. اما تصوف نجم‌الدین مکتبی بینابین بود که هم به آداب شریعت پایدار بود و هم عشق را غایت معرفت و سلوک می‌دانست و این امر در سراسر مرصادالعباد و دیگر آثار او آشکارا به چشم می‌خورد. می‌توان گفت، نجم‌الدین به سه عامل عنایت بی‌علت حضرت عزت (تنها وسیله صوفیان مجذوب)، عمل به ارکان شریعت (شیوه زاهدان و عابدان) و اجرای آداب

و رسوم سلوک (سنت خانقاه) پایبند بود (ر.ک: همو، ۱۳۸۷: ۳۰-۳۳).

به این ترتیب نجم‌الدین رازی، همچون معماری چیره‌دست طرح و نقشه‌ای از بدایت خلقت تا نهایت خلقت پی‌می‌ریزد و در پنج باب مجزا با نگاهی هستی‌شناسانه سه موضوع مبدأ، معاش و معاد را برمی‌سازد. جریان بدایت و خلقت آدمی و در ادامه داستان هبوط و زندگی و قرار بر زمین و در نهایت قرار و مسکن یافتن روح در خانه آخرت. این نوشتار به بررسی مرحله مبدأ و بدایت در این رساله می‌پردازد؛ دقیقاً همان خاطره‌ازلی که بسیاری از انسان‌ها به فراموشی سپرده‌اند؛ داستانی ازلی که در کتب تمامی ادیان و حتی اسطوره‌ها بدان پرداخته شده است. داستان آفرینش تن و منزل گرفتن و قرار روح در دل و اولین منزلگاه و سکونت‌گاه آدمیان «بهشت».

به این ترتیب گویی صاحب مرصادالعباد دست مخاطبش را می‌گیرد و از ملکوت آسمان‌ها و رمز و راز آنها پرده افکنی می‌کند و با مدد از آیات و روایت اسلامی طرحی نو و چشم‌نواز از ازل و ابد انسان و دل در گرو خداوند داشتن را نقش می‌زند. در روایت مرصادالعباد، خاک در مقام عنصر زمینه‌ساز آدمی، گویا از همان ابتدا دنبال منزل‌گاه و سکونت‌گاه پُرآسایش و آرامشی می‌گشته است و گویا آن را بر زمین یافته است. به این ترتیب، در گفتگو با جبرئیل که از سوی خداوند آمده تا مشتی خاک برای آفرینش آدمی به عرش الهی ببرد، خاک به زبان می‌آید و می‌گوید: «سوگند بر داد و عزت ذوالجلالی حق؛ مرا مبر که طاقت قرب ندارم... من نهایت بُعد اختیار کردم تا از سطوت (ابهت، قدرت) الهی دور باشم» (رازی، ۱۳۸۳: ۶۹). خاک و زمین از سطوت و قدرت الهی دور نشسته و با بُعد و دوری مأوا گزیده است! اما بنای پروردگار، خلقت آدمی است از خاک؛ در نتیجه به دستور خداوند و وساطت چهار ملک مقرب پروردگار (جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل)، مشتی خاک (چهل ارش) از سمت مکه و طائف میهمان عرش می‌شود. آب باران رحمت الهی بر خاک می‌نشیند و گلی می‌تراود و آن گل به عمارت تن بدل می‌شود و به مدد نَفَخْتُ مِنْ رُوحِ عِمَارَتِ دَل نیز بر سینه آدمی نقش می‌بندد و بار دیگر پس از خلقتش و چند صبحی مقیم بهشت بودن، تقدیر او هبوط می‌کند و مقیم و میهمان فرش زمین می‌شود!

داستان خلقت مرصادالعباد داستان خانه است و عمارت و آبادی! این در حالی است که صاحب مرصاد شاهی بر تل خاک شدن ایران بوده و از دست تجاوز کار مغولان نه تنها خانه و کاشانه و خانواده اش را از دست داده، به جلای وطن مجبور می شود. اما نجم الدین کبری تحت تأثیر این واقعه در گرد و غبار دل‌تنگی ها و تنهایی ها به سوگ نمی نشیند؛ گویی او قلم به دست می گیرد و از خاطره خاک و خاکستر و خرابه میهنش با آب چشم خود و مردمانش؛ قصه عمارت کردن و آباد کردن را بازگو می کند؛ که به قول شمس تبریزی:

آن ملول و متغیرشونده را بسوختم، بسوختم؛ که ساختن، در سوختن است!

خرابش کردم، که عمارت، در خرابی است! (تبریزی، ۱۳۴۹: ۳۶۱)

عصر نجم الدین رازی و معماری سبک رازی

از دو منظر می توان به ارتباط معماری و تکوین فصل آفرینش انسان در مرصادالعباد نگریست؛ یکی منظر تاریخی مند و مرتبط با تاریخ معماری و دیگری نوع نگاه بینامتنی؛ یعنی انکشاف تأثیر گذاری متون اسلامی: قرآن، حدیث، سخن بزرگان و عرفا بر محتوا و مضمون های معمارانه فصل آفرینش در مرصادالعباد. اگرچه منظر دوم، رویکرد مد نظر این نوشتار است؛ اما از باب مقدمه به منظر اول نیز اشاره خواهد شد.

از منظر تاریخی، یکی از کلید واژگان مهم این پژوهش واژه «رازی» است؛ و رای اسم و رسم صاحب مرصادالعباد، که شاهی است بر زادگاه وی، شهری. در معماری سنتی ایران راز به معنای بنا و گل کار بوده (فلاح فر، ۱۳۸۹: ۱۲۹)، همچنین یکی از سبک های مهم و با اصالت معماری ایرانی سبک رازی است.

سبک رازی، چهارمین شیوه معماری ایران است که ویژگی های مطلوب شیوه های قبلی را به بهترین وجه داراست؛ در این شیوه، نغزکاری شیوه پارسی و شکوه شیوه پارتی و ریزه کاری های خراسانی با هم آشکار می شود؛ سبک رازی از زمان آل زیار، شروع و در زمان های آل بویه، سلجوقیان و اتابکان و خوارزمشاهیان تا زمان حمله مغول ادامه داشته است. در شیوه رازی کاشی کاری «مقلی» و گره سازی با آجر و کاشی و نگاره هایی با خطوط شکسته

و مستقیم آغاز شد (ر.ک: پیرنیا، ۱۳۸۹: ۱۵۸ و ۱۶۶).

در این ادوار، به ویژه در عهد سلجوقی و خوارزم‌شاهی، معماری اعتبار خاصی داشت. نقشه بناها اغلب چهار ایوانی و تزئینات آجرکاری و گچبری بود. همچنین ایجاد بناهایی مانند مساجد، مدارس، آرامگاه‌ها و کاروانسراها توسعه پیدا کرد (کیانی، ۱۳۸۴: ۵۵). در این شیوه ساختمان از پای بست با ساخت‌مایه مرغوب برپا می‌شد و آجرهای کوچک، بزرگ، نازک و ستبر بنای آن را می‌آراست (پیرنیا، ۱۳۸۹: ۱۶۵). در شیوه رازی بر خلاف شیوه آذری آجرکاری نماسازی همراه با سفت‌کاری از همان آغاز ساختن بنا انجام می‌شد و در نتیجه، ساختمان پایدارتر و نماسازی آن ماندگارتر درمی‌آمد (ر.ک: همان: ۲۲۲).

دوران خوارزمشاهیان اوج تکامل شیوه رازی است؛ فرهنگ و تمدن اسلامی نیز در این دوره به چنان اعتلایی از پیشرفت رسید که دانشمندانی چون: سیویه در ادبیات عرب، دینوری صاحب تاریخ طبری، محمد غزالی در حکمت الهی و علم کلام، فخرالدین رازی، ابوعلی سینا، فارابی، سهروردی و روزبهان بقلی در فلسفه و عرفان، ابو عبدالله خوارزمی، ابوریحان بیرونی و عمر خیام در ریاضیات و طب، محمد زکریای رازی در شیمی، ابن خردادبه در جغرافیا و در شعر و ادبیات، ابوسعید ابی‌الخیر، خیام و نظامی، خاقانی، سنایی و... می‌زیستند (ر.ک: همان: ۱۶۰-۱۶۱).

بنا بر نقل‌قول‌های موجود، شهر ری محل رشد و ترقی شیوه رازی، منطقه بسیارآبادی بوده است؛ در کتاب هفت اقلیم آمده است:

این شهر دارای شش هزار مدرسه و چهارصد حمام و هفتصد مناره و... بوده است. این ارقام، دلالت بر بزرگی و عظمت این شهر دارد. به دلیل آنکه ری قبل و بعد از سلاجقه به ویژه در زمان حمله مغول مورد تاخت و تاز و تخریب قرار گرفته و ویران شده است. آنچه مسلم است دوره رازی، رنسانسی برای معماری ایران قدیم بدو است که متأسفانه با حمله قوم تاتار بیشتر آثار ارزنده شیوه خراسانی و رازی نابود گردید (ر.ک: همان).

به هر تقدیر با اینکه رازی بیش از نیمی از عمر خود را در خوارزم و بغداد بود؛ کودکی و روزگار دانش‌اندوزی‌اش در ری گذشت (ریاحی، ۱۳۸۳: ۱۴). البته در آن زمان معماری با شکوه سبک رازی (مساجد، مدارس، بازار و...) به شواهد تاریخی از خراسان آن وقت (ماوراءالنهر و

خوارزم) تا مرکز ایران (ری، کاشان و اصفهان) را درمی‌نوردیده است. به یقین تنفس نجم‌الدین رازی در چنین فضایی بر ذهن و ضمیر او بی‌تأثیر نبوده است. فضای معمارانه‌ای که سازه‌های خشتی آن بر اساس دو اصل مهم معماری ایرانی از مصالح بوم آورد (خودپسندگی و انتخاب مصالح مطابق اقلیم) و نیارش (پیمون و ایستایی بنا) ساخته شده بودند (ر.ک: پیرنیا، ۱۳۸۲: ۳۱-۳۲).

در این میان تأثیر دیداری، زیستی و وجودشناسی که از قلع و قمع این معماری به دست مغولان بر محیط نجم‌الدین رازی، حادث شده را نمی‌توان دست کم گرفت؛ به ویژه آنکه به سبب آن ویرانی‌ها و کشتار نجم‌الدین رازی خانواده و دوستانش را از دست می‌دهد و حتی جلای وطن می‌کند! نجم‌الدین رازی دو نسخه از مرصادالعباد نگاشته است؛ یکی مقارن با حوادث حمله مغول و دیگری کمی پس از آن. اینکه یکی از اولین نوشتارهای ساختارمند و نه کشکولی عرفانی، به زبان فارسی و با مضمونی عمیق پیرامون رابطه انسان و خدا از مبدا و معاش تا معاد چنین شکل و شمایلی می‌گیرد؛ به یقین تحت تأثیر این حوادث بوده است؛ به ویژه آنکه در جای جای فصل آفرینش آدم همواره با انواع ترکیب‌ها، ایماژها و تمثیل‌هایی روبرو هستیم که میان انسان و عمارت، شیوه خلقت انسان و پیدایش عمارت و معماری و... تداعی و تشابه برقرار می‌شود.

دین، عرفان و مضامین معمارانه

حیات عرفان اسلامی را چه از سرچشمه‌های دین مبین اسلام بدانیم و چه براساس برخی نظریه‌ها حیات آن را در مبادی گنوستیک و مشرب‌های عرفانی غیراسلامی جستجو کنیم؛ به ویژه عرفان نجم‌الدین رازی و مرصادالعباد را نمی‌توان از متون دینی (قرآن و حدیث) منفک دانست. چنانچه هر سه بخش اصلی مرصادالعباد (مبدأ، معاش و معاد) و هر چهل فصل ذیل آنها، با آیه‌ای از قرآن یا حدیث نبوی آغاز می‌شود، تا به قول نجم‌الدین رازی، از این طریق تمسک به کتاب و سنت حاصل شود (رازی، ۱۳۸۳: ۲۹). اینچنین همه بندها و گاه بعضی سطرها مستقیماً یا تأویل گونه و به صورت تلمیحی یادآور آیه، حدیث و یا داستان و حکایتی با مضمون دینی و قرآنی

است.

با نگاهی دقیق به متون شاخص عرفانی پیش از مرصادالعباد همچون: اللّمع، کشف المحجوب، رساله قشیریه و سوانح می‌بینیم، تمرکز اصلی این متون و آنچه بدان رهنمون می‌شوند: زهد و ثواب و استحباب و آداب کناره‌گیری از اهل دنیا و منزلگاه دنیا و چگونگی ره یافتن سالک شیفته و مشتاق به منازل قرب است؛ در مقابل نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد از مبدأ و معاش و معاد همه را مد نظر می‌گیرد. به ویژه در آخرین فصل مرصاد، یکی از اولین نوشته‌های آداب سلوک پیشه‌وران و اهل فن در حرفه‌ها و صنایع گوناگون شکل می‌گیرد. در نگاه وی هر پیشه‌ور و صاحب صنعتی به فراخور کار و صنعتش می‌تواند سالک راه حق باشد. به زعم وی زندگی و معاش هر ۸ صنف و طایفه‌ای که در رساله مرصادالعباد برمی‌شمرد، اگر با تزکیه نفس و تحلیه روح همراه باشد از در کار خدا بودن و خداورزی جدا نخواهد بود (همان: ۵۴۱-۵۴۲). این گونه تفاوت‌هاست که عرفان و نوشتار نجم‌الدین رازی را از تبار عرفای هم‌کیش و هم‌مسلكش جدا می‌سازد.

از جمله ویژگی‌های منحصر بفرد دیگر این رساله و به ویژه فصل آفرینش آدم، نگاه صوفیانه اما متفاوت نجم‌الدین رازی نسبت به بسیاری از مفاهیم عرفانی از جمله اهمیت کالبد و تن آدمی است. تن و بدنی که به میمنت حضور روح می‌تواند بعد فرا زمینی بیابد. اگرچه در مرصادالعباد همچون دیگر کتب عرفانی ساحت روح آدمی از اعلیٰ علیین است و کالبد و تن از اسفل السّافین؛ اما به گفته مؤلف مرصادالعباد از آنجا که در میان همه مخلوقات این انسان است که بار امانت معرفت الهی را پذیرفته، قدرت دو عالم ملک و ملکوت به صورتی کمال یافته در وجودش نهاده شده است تا به شایستگی تحمل بار امانت الهی را داشته باشد.

چون انسان بار امانت معرفت خواهد کشیدن، می‌باید که قوت هر دو عالم به کمال در او باشد، چنانکه در دو عالم هیچ چیز به قوت او نباشد تا تحمل بار این امانت را بشاید (ر.ک: همان: ۶۶).

و خداوند در معرفی این خلقت جدید که نایب و خلیفه مقام خداوندی است بر زمین و ملائکه را هم به اعجاب کشانده، بدن و تن آدمی را خانه او، منزلگاه او و نهایتاً همچون پادشاهی

قلب او را تخت گاه او (نشانه قدرت) معرفی می کند؛ گویی آدمی در مثال پادشاهی که برای امارت کردن به عمارت کردن می پردازد؛ بدن و کالبد وی دارالعمار، تختگاه و مکانی برای پادشاهی اوست و همه نشانه ای از قدرت و توانایی و البته اختیار او.

خطاب عزت در رسید که «انی جاعل فی الارض خلیفه» (بقره: ۳۰)؛ من در زمین حضرت خداوندی نیایی می آفرینم؛ اما هنوز تمام نکردم، اینچ شما میسیند خانه اوست و منز گاه و تخت- گاه اوست؛ چون این را تمام راست کنم و او را بر تخت خلافت نشانم جمله او را سجود کنید «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹ و ۷۲) (رازی، ۱۳۸۳: ۷۸-۷۹).

بر اساس این مبنا تن و کالبد نیز در این سیر و سلوک الی الله اهمیت دارد. یعنی برای ساختن آخرت باید دنیا را نیز ساخت؛ چراکه در زندگی آدمی، مُلک از ملکوت جدا نیست و «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵: ۲۶۷/۱)؛ اصلی است برگرفته شده از مبانی اسلام. برخلاف ذن، بودیسم، هندوئیسم و مسیحیت، اسلام دینی مقوم رهبانیت و ریاضت نیست؛ به ویژه ریاضت هایی که به دوری و ترک مواهب مباح و حلال دنیا بیانجامد؛ اگرچه در شریعت اسلام پرهیزکاری، عدم اسراف و زندگی غیرتجملی تأکید شده؛ برخورداری از نعمات خداوندی و لذایذ پاک زندگی نیز از سوی بزرگان دین بارها و بارها سفارش شده است.

به یقین چنین نگاهی که تن زمینی را خانه روح آسمانی و منشأ اختیار و قدرت آدمی می داند، سبب شده تا در مرصادالعباد با مضامین معمارانه و تصاویر و عباراتی چون: خانه دل، عمارت تن و گنج خانه شاهی، کعبه وجود آدمی و... بارها و بارها روبرو شویم. آری آدمی با دو بُعد مُلکی و ملکوتی تن و بدن و قلب و روح باید دین و دنیایش را با هم بسازد و همانطور که روح در دل و جان مأوا دارد؛ جسم عمارت، خانه و راحت گاه آن است و البته سلامت جسم نیز در آسایش روح بسیار تأثیرگذار است.

نکته مهم آنکه اهمیت خانه، عمارت و معماری در احادیث بزرگان دین نیز جلوه ای خاص دارد. چنانچه از ویژگی های زندگی سعادتمندانه در دنیا، همسری شایسته، خانه ای وسیع و مرکبی راهوار معرفی می شود (حمیری، ۱۴۱۳: ۷۷). خانه و مسکن، منزل و قرارگاه آدمی است؛ جایی که می باید در آن به آرامش رسید، با دیگران تعامل کرد و هم در آن به عبادت با پروردگار و

نیایش با او پرداخت. چنین مکانی یقیناً در چگونگی زندگی مؤمنانه تأثیرگذار است. زندگی مؤمنانه و در راستای آخرت اگرچه بر اساس مبنای معرفتی شکل می‌گیرد؛ به دنیا و لوازم دنیا نیز بی‌ارتباط نخواهد بود. با اینکه یکی از مهمترین و پربسامدترین مضامین نهج البلاغه تأکید ویژه امیرالمؤمنین بر زهد و زندگی عاری از دنیاپرستی و دنیازدگی است؛ اما هم ایشان در فرازی زیبا پس از سفارش کردن به امرِ آخرت، زهدی اعتدال‌گرا را تبیین کرده، بیان می‌دارند: «اعلمُوا عِبَادَ اللَّهِ... كَمْ يُشَارِكُهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلٍ مَا سَكَنَتْ»؛ پرهیزکاران با مردم دنیا در آخرتشان مشارکت نکردند. [اگرچه که] پرهیزکاران در بهترین وجه در خانه‌های دنیا سکونت کردند (ثقفی، ۱۴۱۰: ۱۴۸).

به نظر می‌رسد، عرفانِ مرصادالعباد، از نوعِ عرفان معمول سایر متون عرفانی نیست! از این رو ویژگی‌های زبانی، نوع تماثل و تشبیهات و استعارات مرصادالعباد نیز در مقایسه با دیگر کتب عرفانی پیش از آن بسیار متفاوت جلوه می‌کند. چنین نگاه معرفت‌بخش و لطیف با پرداختن روایت‌گونه و پر از مضامین معمارانه، نه در کشف‌المحجوب هجویری، نه در رسالهٔ قشیری و نه در سوانح امام محمد غزالی یافت نمی‌شود. به این ترتیب رسالهٔ مرصادالعباد - چه به جهت نوع جهانی و چه به جهت نثر و زبان و ساختار و مضمون - گونه‌ای دیگر از عرفان و سبک زندگی معمولِ عرفا را به سالکان و خوانندگانش پیشنهاد می‌کند.

حدود معناها و زمینه‌های خاصی که در داستان آفرینش مرصادالعباد آشکار می‌شود، چنانکه خود نویسنده در آغاز رساله بیان می‌کند، برآمده از نگاه قرآنی به انسان و سیر و سفر روحانی و جسمانی اوست (رازی، ۱۳۸۳: ۲۹)؛ از یک سو اهل خاک بودن و برگزیده شدن خاک و استقرارش در اعلیٰ علین و ممزوج شدنش به باران رحمت و گل شدنش و سپس همنشینی نفخه و دمی الهی با آن قالب و انس او با خداوند و بهشت برین مقیم دیر خرابات شدن و... گویی از همان آغازِ بُعد و دوری، در نهان‌خانهٔ دلش شوری و خبری برپاست و گه گاه به یاد او می‌اندازد که «نشیمَنِ تو نه این کنج محنت آباد است!» به واقع می‌توان گفت این کلان روایت یا گفتمان مسلط تمام متون عرفانی است و از پس این روایت غالب، فراورایت نجات و رستگاری و برگشت به دامن مهر و رحمت خداوند نیز شکل می‌گیرد.

بازخوانی معمارانه فصل آفرینش انسان از کتاب مرصاد العباد

به تعبیر نجم‌الدین رازی، خاک با مسکنت و سکونت هم‌داستان است و گویی خاک این صفت سکونت خود را به تمام آن‌چه از او ساخته می‌شود، سرایت می‌دهد؛ خواه ساختمان بدن انسان باشد یا عمارت و خانه و منزلگاهی و آن هم از خشت و خاک. آنجایی که فرشتگان برای شناخت این خلقت عجیب، خوب به او می‌نگرند تا ببینند که این موجودی که به مقام خلیفه‌اللهی خداوند رسیده است، کیست؟ آنگاه خمیرمایه او را از چهار عنصر خاک و باد و آب و آتش دیده و در خاک صفت سکونت می‌بینند:

[فرشتگان] گفتند از صورت این شخص زیادت حسابی بر نمی‌توان گرفت مگر این استحقاق او را از راه صفات است، در صفت او نیک نظر کنید. چون نیک نظر کردن قالب آدم از چهار عنصر خاک و باد و آب و آتش دیدند ساخته. در صفات آن نظر کردند، خاک را صفت سکونت دیدند (همان: ۸۰).

چنانچه اشاره شد به جز تفاوت‌های عمیق ساختاری و مضمونی مرصاد با بعضی مضامین متصوفه تا آن روز و به جز سبک نغز و متفاوت وی در نگارش، این نوع منظر و نظر معمارانه و ایماژهای برگرفته از تشبیهات و استعارات معماری و بنا و خانه و... نیز بر این تفاوت‌ها صحه بیشتری می‌گذارد. از آن جمله است؛ نسبت آدمی به خداوند با تمثیل گنج‌خانه و دینه‌ای که پادشاهان خود دست به ساختنش می‌زنند (همان: ۶۸)، سرای خلیفه، خانه آب و گل آدم ساختن، جایگاه فرشتگان به حظیره قدس، آینه در نهاد آدم بر کار نهادن (همان: ۷۲-۷۳)، دل آدم خزانه گوهر محبت (همان: ۷۴)، خداوند خزانه‌دار گنج محبت آدمی (همان)، آدمی و دل او به مثابه کعبه و کوشکی که هم ابلیس و هم فرشتگان، بر گردش طواف می‌کنند (همان: ۷۵ و ۷۹)، سینه: میدان گاهی بر جلوی کوشک و دل چون سرای پادشاهان (همان: ۷۷) و بدن آدمی: خانه، منزلگاه و تختگاه او و چون دارالعماره و مکانی برای پادشاهی پادشاهان (همان: ۷۹) و...

ساختمان‌سازی و بنای عمارت و خانه، تصویری از جهان و هستی آدم‌هاست. خانه و سکونت گاه نمادی از خود [انسان] و تجلی گاه سنن فرهنگی جامعه‌اش تلقی می‌شود. خانه بر مبنای تصویری که انسان از جهان و هستی‌اش دارد، ساخته می‌شود. اگر انسان تصور نظامی متعالی

مبتنی بر آرامش را از جهان در نظر داشته باشد، محل سکونت او بازتابی از این اندیشه خواهد بود. انسان آرام و باطمأنینه، با طراحی و ساخت خانه سر پناهی برای آرامش دل خود پدید می‌آورد و در آن سُکنی می‌گزیند (ر.ک: پورمند و دیگران، ۱۳۸۵: ۴۹).

مسکن و سکونتگاه، اسم مکان از ریشه عربی سَكَنَ یَسْكُنُ به معنای محل آرامش و سکون است و در اصطلاح به مکانی می‌گویند که انسان در آن زندگی می‌کند. واژه مسکن یا خانه (پارسی آن)؛ یعنی جایی که آدمی در آن سُکنی می‌گزیند تا به سکینه و آرامش برسد (ر.ک: بمانیان، ۱۳۹۱: ۲۰). معمار و عمران، تعمیر، معمور، معمّر و عمارت نیز از ریشه عَمَرَ یَعْمُرُ به معنای آبادانی و آباد ساختن و بنا ساختن است. (فراهیدی، ذیل ماده عمر) و (دهخدا، ذیل واژه معمار).

در معماری و ساختن هر منظر و عمارتی، خشت برخشت نهاده می‌شود؛ خشت خامی که باید از به هم آمیختن خاک و آب عمل آمده، در کوره‌ای آتشین و گرم پخته شود تا برای معماری عمارت و خانه‌ای آماده گردد و در نگاه عرفانی، داستان غریبی است این تشابه خشت‌های منزل و عمارت گاه با خشت‌های خانه وجود آدمی که در کوره عشق الهی و در دل و جان پخته می‌شود؛ و نقطه آغاز داستان آفرینش عمارت آدمی در مرصادالعباد از همین جاست: پادشاهان صورتی [پادشاهان در دنیا] چون عمارتی فرمایند خدمتکاران برکارکنند، ننگ دارند که بخودی خود دست در گل نهند، بدیگران بازگذارند و لکن چون کار بدان موضع رسد که گنجی خواهند نهاد جمله خدم و حشم را دور کنند، و بخودی خود دست در گل نهند، و آن موضع بقدر و اندازه گنج راست کنند و آن گنج بخودی خود بنهند.

حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید از دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ، وسایط [بناهای] گوناگون در هر مقام برکار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید گفت: «أَنتَ خَالِقُ بَشَرٍ مِنْ طِینِی» (ص: ۷۱) خانه آب و گل آدم من می‌سازم. جمعی را مشتبه شد گفتند: «خلق السموات و الارض» نه همه تو ساخته‌ای؟ گفت اینجا اختصاصی دیگر هست که اگر آن باشارت «کُن» (نحل: ۴۰) آفریدم که این را به خودی خود می‌سازم بی‌واسطه که درو گنج

معرفت تعبیه خواهیم کرد (رازی، ۱۳۸۳: ۶۸).

بنا به آنچه که مرصاد تبیین می‌کند؛ داستان فرمان سلطنتی پادشاهان در این دنیا در بنا کردن عمارات از این قرار است که کارگزاران و خدمتگزاران، عمارت و ساختمان‌ها را به فرمان پادشاه می‌سازند. اما هنگام ساخته شدن گنج‌خانه این خود پادشاه است که دست به کارِ گل می‌زند و آن دَفینه با ارزش را به دست خود در گنجینه عمارت شاهی پنهان می‌کند. این تمثیلی است در کار پنهان کردن گنج روح آدمی در گنج‌خانه تن او که به دست خداوندگار ممکن می‌شود و به این قرار خداوند می‌فرماید: «أَنْتَ خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (ص: ۷۱)؛ خانه آب و گل آدم را من می‌سازم و گنج معرفت در درون آدمی نیز تعبیه می‌گردد؛ حال آنکه موجودات دیگر به اشارت خداوندی «كُنْ فَيَكُونُ» (نحل: ۴۰) حادث می‌شوند.

در شرافت و بزرگی آدمی همین بس که نه تنها عمارت و بنای خانه تن و روح را خداوند به دست خویش بر ساخت که به تعبیر احادیث «خَمَرْتُ طِينَهُ آدَمَ بِيَدِي»؛ خداوند خمیرمایه وجودی و جوهره گلین آدمی را به دست خود و بی هیچ واسطه‌ای، در چهل روز آماده کرد (ابی‌جمهور، ۱۴۰۵: ۹۸/۴) و به تعبیر مرصاد العباد، در این گنج‌خانه، گنج‌ها تعبیه کرد و این زمانی بود که هنوز نفخه روح در آدمی دمیده نشده بود.

بنگر تا از خصوصیت «خَمَرْتُ طِينَهُ آدَمَ بِيَدِي» در مدت «اربعین صباحاً» که بروایتی هر روز هزار سال بود و گل آدم صدف کدام گوهر شود؟ این تشریف آدم را هنوز پیش از نفخ روح بود و دولت قالب بود که سرای خلیفه خواست بود، درو چهل هزار سال بخداوندی خویش کار می‌کرد که داند که آنجا چه گنج‌ها تعبیه کرد؟ (رازی، ۱۳۸۳: ۶۸-۶۷).

جالب آنکه، نه فقط انسان گنج‌خانه‌ای است که گنج دل را در خود دَفینه دارد؛ بلکه این توصیف، حدیثی قدسی را یادآور است که در بیشتر کتب عرفانی به آن توجهی ویژه شده است: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۸/۸۴ و ۳۴۴). این آرامش‌گاه، عمارت و مسکن و سرپناه در ذهن و زبان ایرانیان تأثیر بسزایی گذاشته و تعابیر زیبایی را ساخته است. شاید بتوان گفت در آغازین قرن‌های ایران اسلامی حضور عبارت‌هایی چون: تاری‌خانه، خدای‌خانه و خداخانه که معنای مسجد می‌دهد؛ اولین جایگاه‌های

بروز تصویر و تصورخانه‌ای برای خداوند، اگرچه به صورتی مجازی است. چنین بازتاب و تصویری برخاسته از فرهنگ اسلامی و یادآور لفظ بیت عتیق، بیت الله الحرام، بیت الله و کعبه است.

متناظر با تعبیر خانه‌ای برای خداوند بر زمین، در احادیث اسلامی تعبیر زیبایی موجود است که قلب و دل مؤمن را جایگاه و حرم خداوندی می‌داند، همچون: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۹/۵۵)؛ همچنین «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» (همان: ۲۵/۷۰) و نیز در حدیثی قدسی، خداوند از حضرت داوود می‌خواهد که خانه دلش را از اغیار خالی کند تا خداوند در منزل دلش سکنی گزیند: «يَا دَاوُدُ، فَرِّغْ لِي بَيْتًا أُسْكِنُهُ»، (همان: ۱۶۶/۷۴) و ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵: ۱/۲۹۵. همانطور که اشاره شد، در بیان نجم‌الدین رازی، جوهره بدن مادی به خودی خود حقیر و دنی نیست! و در سازو کار علوی شدن آدمی در زندگی پا به پای روح و تکاملش پیش می‌رود و در پیوستن آدمی به اعلی علین و کسب مراتب معرفتی نقش دارد.

اینکه در تمثیل زیبای فوق پادشاه عالم دست به ساخت گنج خانه می‌برد، تا حدی همین شرافت را عیان و تضمین می‌کند. پادشاه خود دست به کار عمارت آدمی می‌شود... اما به کدامین دلیل؟ آری، آن امانت الهی را که کوه و رود و... از قبولش پاپس کشیده‌اند، آدمی قبول می‌کند و به پاس این میل و اقبال و پذیرش، پروردگار عالم نیز مقام آدمی را ارج نهاده، مقام «خليفة اللهی» را به او پیشکش می‌کند.

این شایستگی نیز به زیباترین وجه در روایات اسلامی و در هم شأنی میان کعبه و انسان مؤمن نمود می‌یابد؛ آنجا که حرمت و شرافت انسان مؤمن، نه هم سنگ کرامت و شرافت خانه خداوند که بالاتر از آن شمرده می‌شود. امام صادق { می‌فرمایند: الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۲۷). کعبه همان بیت الله است که به سنگ و خاک این زمین و به دست انبیا و اولیای الهی شمایل یافته است؛ همان خدای خانه‌ای است که بر طبق منابع اسلامی، محاذی (مقابل) بیت المعمور در عرش الهی است.

بیت المعمور خانه‌ای قدسی و چهار گوشه واقع در عرش الهی است که فرشتگانی به صورت مدام به گردش طواف می‌کنند و به تقدیس و تسبیح آن مشغول‌اند. خداوند به این خانه آباد و

سقف مرتفعش سوگند یاد می‌کند: «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»؛ «السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ» (طور: ۵۴)؛ و سوگند به آن خانه آبادان و سوگند به سقف برافراشته‌اش (آسمان). در روایات اسلامی راجع به بیت المعمور آمده است: «أَنَّهُ بَيْتٌ فِي السَّمَاءِ بَازَاءِ الْكَعْبَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۶۵/۱۶) «يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَخْرُجُونَ مِنْهُ وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۹) و (قمی، ۱۴۰۴: ۳۷).

بیت المعمور در عرش الهی ساکن است و کعبه جایگزین و مثالی از آن بر زمین است؛ همان جایی که در دلش لعلی آسمانی به نام حجرالاسود را جای داده، تا همیشه پیوند آسمانی این خانه و ملکوت در یاد و خاطره طواف کنندگانش به یادگار بماند؛ گویی در کعبه وجود آدمی و سینه خاکی او، دل نیز همان لعل و گوهر آسمانی است که به نشانه سفر ازلی و ابدی آدمی و پیوند با آسمان‌ها و ملکوت جای گرفته است.

نجم‌الدین رازی در ادامه بیان ارزش و اهمیت آدمی و نوع بشر و مضمون‌های معمارانه، این بار دل را از منظری ظریف، زیبا و درخشان تصویر می‌کند که برای ما یادآور حرم‌ها و مکان‌های مقدسی است که در آنها خاک و گل همنشین آینه می‌شوند؛ گویی خداوندگار به مثابه هنرمند و معماری چیره دست علاوه بر اینکه دست به کارگل می‌زند، خانه دل آدمی را به آینه نیز می‌آراید و گویی این عمارت خاکی به آینه‌خانه‌ای به نام دل مزین می‌شود.

در بعضی روایت آن است که چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت دست‌کاری قدرت میرفت و بر بیرون و اندرون او مناسب صفات خداوندی آینه‌ها بر کار می‌نشانند که هر یک مظهر صفتی بود از صفات خداوندی، تا آنچه معروف است هزار و یک آینه مناسب هزار و یک صفت نهاد. صاحب جمال را اگر چه زرینه و سیمینه بسیار باشد؛ اما به نزدیک او هیچ چیز آن اعتبار ندارد که آینه، تا اگر در زرینه و سیمینه خللی ظاهر شود هرگز صاحب جمال بخود عمارت آن نکند، و لکن اگر اندک غباری بر چهره آینه پدید آید درحال بآستین کرم [لطف] بآزرم تمام آن غبار از روی آینه برمی‌دارد و اگر هزار خروار زرینه دارد در خانه نهد... روی از همه بگرداند و روی فراروی او کند... و در هر آینه که در نهاد آدم در کار می‌نهادند، در آن آینه جمال‌نمای دیده جمال بین می‌نهادند تا چون او در آینه بهزار و یک دریچه خود را ببیند آدم بهزار و یک دیده او را ببیند (رازی، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۳).

وقتی این آینه‌ها در دل آدمی بر کار نهاده شدند و کار دل به کمال خود رسید، حال این گنج‌خانه مزین به آینه مبدل به گنجینه‌ای با ارزش تر می‌شود: خزانه‌ای به نام گوهرِ محبت که هیچ مکان و جایگاهی در عالم لیاقت پذیرفتن چنین گنجی را نخواهد داشت؛ مگر آینه‌خانه و گنج‌خانه دل آدمی!

چون کار دل باین کمال رسید، گوهری بود در خزانه غیب که آنرا از نظر خازنان پنهان داشته بود و خزانه‌داری آن بخداوندی خویش کرده، فرمود که آنرا هیچ خزانه لایق نیست الا حضرت ما، یا دل آدم. آنچه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند و بر مُلک و ملکوت عرضه داشته هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر نیافته، خزانه آنرا دل آدم لایق بود که به آفتابِ نظر پرورده بود، و بخزانه داری آن جان آدم شایسته بود که چندین هزار سال از پرتو نور صفات جلال احدیت پرورش یافته بود (همان: ۷۴).

این گنج‌خانه و دینه به برکتِ عمارت و کوشکِ دل که محبت الهی را در آن همچون گوهری با ارزش پنهان کرده‌اند؛ چنان ارزش و مقامی می‌یابد که چون کعبه و بیت المعمور، از فرشتگان متحیر از مقام خلیفه الهی آدم تا ابلیس پرتلیس (فریبکار)، به گردش طواف می‌کنند: هرچند که ملائکه در آدم تفرّس می‌کردند نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است تا ابلیس پرتلیس یکبارگی بگرد او طواف می‌کرد. (همان: ۷۵)... [فرشتگان] گفتند اشکال زیادت نبود، [شد] ما را سجده او می‌فرماید و او را خلیفه خود می‌خواند. ما هرگز ندانستیم که جز او کسی دیگر شایستگی مسجودی دارد و او را سبحانه و تعالی بی‌یار و شریک و بی‌مثل و مانند و بی‌زن و فرزند می‌شناختیم، ندانستیم کسی نیابت و خلافت او را بشاید. ما دیگر باره برویم و گرد این کعبه طوافی بکنیم و احوال این خانه نیک بدانیم (همان: ۷۹)... [فرشتگان] بیامدند و گرد قلب آدم می‌گشتند و هر کسی در وی نظر می‌کردند. گفتند ما اینجا جز آب و گل نمی‌بینیم، ازو جمال خلافت مشاهده نمی‌افتد، در وی استحقاق مسجودی نمی‌توان دید (همان).

چنانکه در آغاز اشاره شد، در مرصادالعباد تن و بدن آدمی بارها به خانه، منزلگاه و تخت‌گاه

قدرت او تعبیر می‌شود؛ در ادامه با همنشینی روح در این قالب این چنین به زیبایی کامل می‌شود. گویی تمام بدن به باغی زیبا تشبیه می‌شود و عمارتِ دل چون کوشک و سرای پادشاهی در انتهای باغ و سینه نیز به مثالِ میدانِ گاهی در جلو و پیش‌گاهِ عمارتِ دل، زیبایی این باغ را افزون می‌کند. به تعبیر نجم‌الدین رازی، دل همان کوشک و سرای پادشاهی است که اغیار در آن راهی ندارند و ابلیس هم به آن بارگاه بار داده نشد (راهی نیافت و اجازه ورود نداشت) و به این دلیل مردود همه جهان شد!

چون ابلیس گرد جمله قالب آدم برآمد هر چیزی را که بدید از او اثری باز دانست که چیست اما چون به دل رسید دل را بر مثال کوشکی یافت در پیش او از سینه میدانی ساخته چون سرای پادشاهان، هرچند کوشید که راهی یابد تا در اندرون دل در رود هیچ راه نیافت... کار مشکل اینجاست اگر ما را وقتی آفتی رسد ازین شخص و از موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب سر و کاری باشد یا تعبیه‌ای دارد درین موضع تواند داشت. با صد هزار اندیشه نومید از در دل بازگشت. ابلیس را چون بر دل آدم بار ندادند و دست رد برپیش باز نهادند، مردود همه جهان گشت (همان: ۷۷).

داستان خلقت آدمی و به تعبیر فرشتگان در مرصادالعباد: «تشرّف این مشتی خاک! به خلعتِ خدایی بیدی و اعزازِ بی واسطه» همچنان حیرت فرشتگان را افزوده و آنان را به پرسش می‌کشانند: ملائکه گفتند خداوند، مشکلات تو حل کنی، بندها تو گشایی، علم تو بخشی، چندین گاه است تا درین مشتی خاک بخداوندی خویش دست کاری می‌کنی و عالمی دیگر ازین مشتی خاک بیافریدی و در آن خزاین بسیار دفین کردی و ما را بر هیچ اطلاعی ندادی و کس را از ما محرم این واقعه نساختی باری با ما بگوی این چه خواهد بود (همان: ۷۸).

اما در پایان نجم‌الدین رازی به زیباترین وجهی این ابهام و حیرت در شرافت و اعزاز آدمی و نسبت خاص با خالق هستی را پاسخ می‌دهد؛ گویی نه فقط بدین خاطر آدمی کرامتی دیگرگون دارد که به تعبیر خداوند «خَمَرْتُ طِینَهُ آدَمَ بَیْدِی»؛ از آن آفرینش اوست و نه فقط به این خاطر که خلیفه الله است بر زمین و شرافتی بالاتر از کعبه دارد؛ بلکه در عزّت و سربلندی او همین بس

که پروردگار، آسمان و زمین و... را تنها در شش روز آفرید با آنکه عالم کبری بودند و آدمی را که عالم صغری بود در چهل روز.

آدمی را این تشریف را نبس باشد که حضرت خداوندی آسمان و زمین و هرچ در وی است، بشش شبانه روز آفرید که «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (اعراف: ۵۴، یونس: ۳، هود: ۷ و حدید: ۴) و در آن تشریف «بیدی» ارزانی نداشت با آنکه عالم کبری بود. اینجا آدم را که عالم صغری بود می آفرید، حواله بچهل روز کرد و تشریف خلعت «بیدی» ارزانی داشت تا بی خبران بدانند که آدمی را با حضرت عزت اختصاصی است که هیچ موجودات را نیست... (رازی، ۱۳۸۳: ۸۱-۸۲).

نتیجه

سکونت با خاک و خاک و گل با معماری و این هر دو با آدمی، پیوند دیرینه و معناداری دارند. آدمی نیز با قوت و نعمت نطق و بر زبان راندن عقل و نقل و دل و دینش، مأوایی به نام ادبیات را فراهم می آورد تا همه آنچه مقدس، زیبا و نیکو را ماندنی تر می سازد، بر صفحه صفحه آن نگاشته و کتاب فرهنگ، بینش و باورهای تمدن خویش را حک و ثبت کند. به این ترتیب، معماری و سکونت و دیگر مضامین معمارانه ابزاری می شوند برای ساختن استعارات و تشبیهات متعدد تا چگونگی سلوک طریق معرفت و «گذار بر راه رستگاری آدمی» مجسم و فهمیده شود. سکونت بر خاک هم آفرینش ما و معماری این جهانی را یادآور است و هم مرگ، بازگشت به خاک، سکنی گزیدن دائمی تن و بدن و معماری آن جهانی را. به یقین عبارت «خَمَرْتُ طِينَهُ آدَمَ بَيْدِي» یکی از اعجاب برانگیزترین عبارات قرآنی است که قداست و شرافت آدمی را به زیبایی بیان می کند. ریشه کلمه انسان را اگر از اُنس بدانیم؛ هرآینه اهل انس و مؤانست است و در پی هر سفری حضری می خواهد! و هرسفر و حضری بی مسکن و سکونت بی معناست. برای آدمی، خانه و مسکن و آرامش گاه خاطره ای ازلی است. خاطره ای که یادآور آفرینش و استقرارش در بهشت و فردوس الهی است. از سوی دیگر بسیاری از تمدن پژوهان نیز تعینات هنرمندانه و فیلسوفانه آدمی را با یک جانشینی سکونت گاه او همراه می دانند.

بازخوانی گنجینه متون ادبی - عرفانی که برخاسته از منابع دینی ما، آیات قرآن کریم و روایات معصومین است، هربار نو به نو چشم ما را به درخشش حقایق و معارفی تازه تر از پیش

روشن می‌کند. نکته مهم آنکه، نجم‌الدین رازی، در مرصادالعباد با زبانی روایت‌گونه و داستانی جریان خلقت را بازگو کرده و دقیقاً با تقطیع گاه به گاه روایت از آیات و احادیث بهره برده است؛ یعنی نوع روایت ایشان با نگاهی بینامتنی در رابطه مستقیم با آیات و روایات و تفاسیر بوده، ضمن بهره‌مندی از منابع اسلامی، روایتی عرفانی و لطیف از داستان خلقت و خانه و عمارت دل و روح آدمی را در دسترس قرار داده است.

چنانچه تفسیر و بازروایت فصل آفرینش انسان و تصویرسازی‌ها و ایماژهای خاص نجم‌الدین رازی در این بخش از کتاب ما را، از سویی با منظر عرفانی کتاب و مؤلف آن آشنا و از دیگر سو به واکاوی و خوانش رمزگان معماری همراه می‌سازد. به این ترتیب با روایتی ورا و و فرا از قرن هفتم مواجه‌ایم که به جهت برخورداری از منظر عرفانی و مضامینی معمارانه و به دلیل هم‌ریشگی و برآمده‌شدن از مضامین دینی (آیات و روایات) عمق و غنای جهان‌بینی اسلامی را بیش از پیش مشهود می‌سازد. با چنین بازخوانی از رساله مرصادالعباد می‌توان به گونه‌ای رازورزی قدسی منسوب به معماری را هم در همجواری با عناصر معمارانه و حیات بخشی چون خاک و آب و گل و هم در همراهی با مضامین و تمثیل‌های دینی، قرآنی و معرفتی دانست.

منابع

قرآن کریم.

ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، (۱۴۰۵)، *عوالی الثالی العزیزه فی احادیث الدینیّه، مجتبی عراقی، قم: دار سیدالشهدا للنشر.*

ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲)، *الخصال، علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.*
بمانیان، محمدرضا، (۱۳۹۱)، *تبیین اصول طراحی مسکن از دیدگاه قرآن کریم، تهران: صندوق حمایت از پژوهشگران.*

پورمند، حسنعلی و دیگران، (۱۳۸۵)، «حقیقت مکان و فضای معماری»، *مطالعات هنر اسلامی، ش ۴، صص ۴۳-۶۰.*

پیرنیا، محمد کریم، (۱۳۸۹)، *سبک شناسی معماری ایرانی، تهران: انتشارات سروش دانش.*
تبریزی، شمس الدین محمد، (۱۳۴۹)، *مقالات شمس تبریزی، احمد خوشنویس (عماد)، مؤسسه مطبوعاتی عطائی.*

ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، (۱۴۱۰)، *الغارات (ط قدیمیه)، عبدالزهره حسینی، قم: دارالکتب الاسلامیه.*

حمیری، عبدالله بن جعفر، (بی‌تا)، *قرب الاسناد، قم: مؤسسه آل البيت.*
خان محمدی، علی اکبر، (۱۳۷۱)، «فتوت نامه بنایان»، *صفه، دوره ۳، ش ۵، صص ۱۰-۱۵.*
راپاپورت، ایموس، (۱۳۸۹)، «خاستگاه های فرهنگ معماری»، *صدف آل رسول و افرا بانک، فرهنگستان هنر، ش ۸، صص ۵۶-۹۷.*

رازی، نجم الدین، (۱۳۸۳)، *مرصاد العباد من المبدأ والمعاد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.*

فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹)، *کتاب العین، قم: هجرت.*
فرهینی فراهانی، محسن، (۱۳۸۳)، *پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت، تهران: آییژه.*
فلاح، محمد صادق و نوحی، سمیرا، (۱۳۹۰)، «تهدید حس مکان محیط در پی تخریب نمادها»، *مجموعه خلاصه مقالات اولین همایش معماری و شهرسازی اسلامی، تبریز: انتشارات دانشگاه هنر اسلامی.*

فلاح فر، سعید، (۱۳۸۹)، *فرهنگ واژه های معماری سنتی ایران، تهران: کاوش پرداز.*

- قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، تفسیرنور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قمی، علی ابن ابراهیم، (۱۴۰۴)، تفسیر قمی، قم: نشر دارالکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی (ط اسلامیه)، علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کیانی، محمد یوسف، (۱۳۸۴)، تاریخ و هنر معماری ایران در دوره اسلامی، تهران: سمت.
- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳)، بحارالانوار، بیروت: داراحیاء تراث العربی.
- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴)، مرآة العقول، سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.